

ای خوشا راهکی از دره سوی قله کوه
که بر او ابر فشانده‌ست به نوروز غما^۳
شاعر قصیده مذکور را به تاسی از قصیده زیر سروده
است

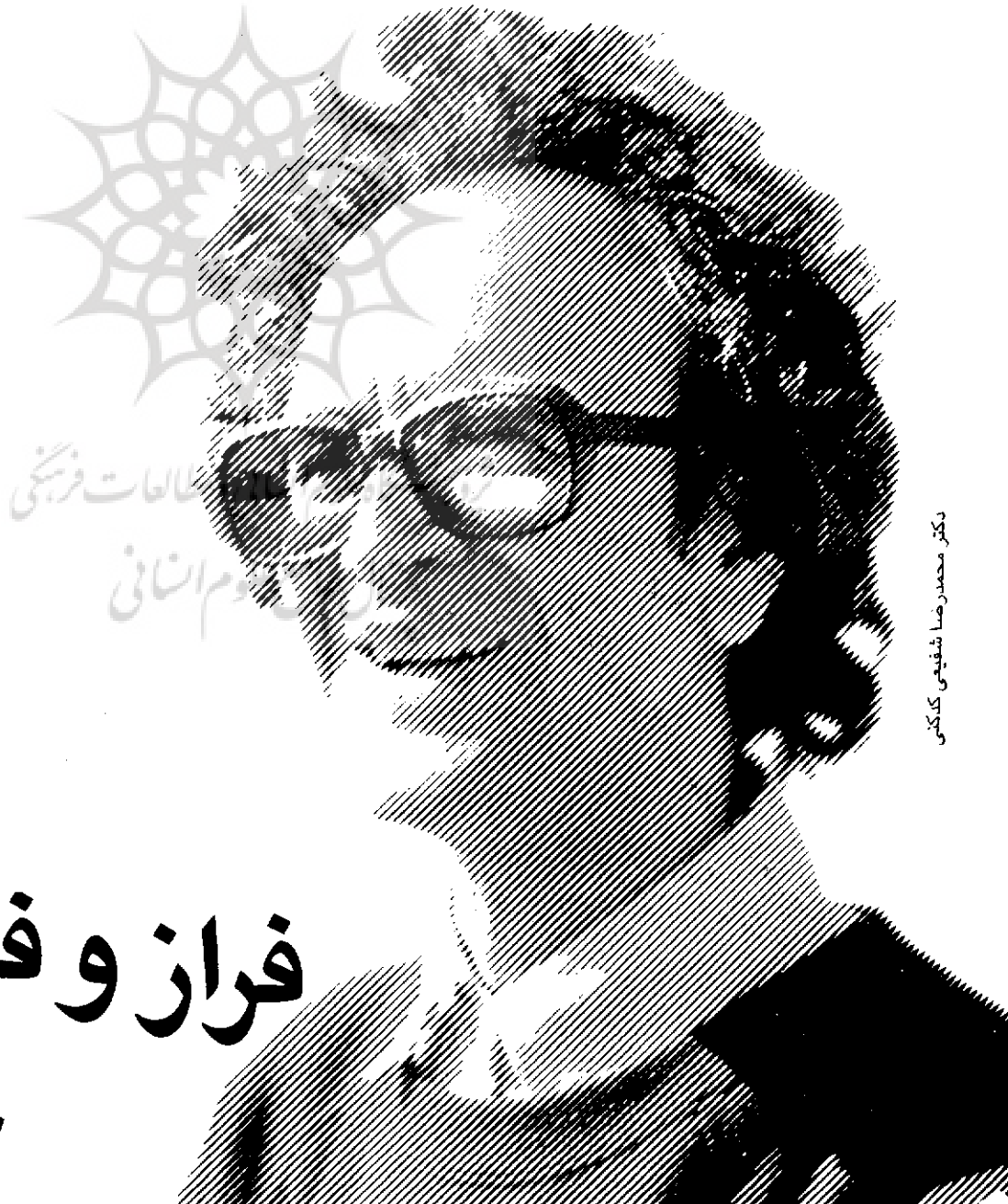
نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن
باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا
آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

میخ آن خیمه ستاک سمن و نسترن
شعر مذکور علاوه بر وزن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن) و الف اطلاق که در پایان می‌آید، از جهت توصیف نیز به شعر منوچهری ماندگی دارد. شاید، وجه تمایز این قصیده با قصیده منوچهری، به حال و هوای این قصیده برگردد حال و هوای قصیده «شادی آغاز» با حال و هوای قصیده منوچهری یکسان نیست. منوچهری با توصیف بهار، می‌خواهد تمهیدی فراهم کند تا به مدح ممدوح بپردازد ولی شاعر خراسان نوعی حرکت و هدفداری و استمرار حیات را می‌خواهد

رقیق و تصویرهای ذهنی شاعران را از کرانه‌هایی دورتر از آفاق عشق و معانی غنایی، بدامن خویش کشانیده است از این روی در غزل فارسی چهره مضامین و اندیشه‌های غیر عاشقانه را نیز کم و بیش می‌یابیم^۲ این تلقی از قول و غزل بعدها شاعر خراسان را به غزل اجتماعی نیز فرا برد. م. سرشک، غیر از غزل، قالبهای دیگر شعری را نیز تجربه نموده است. گاهی اوقات به تقلید از منوچهری قصیده‌ای با همان حال و هوا و همان سبک و سیاق می‌سرود و گاهی اوقات نیز ذهن و زبانش را کاملاً به ذهن و زبان اخوان و نیما و فروغ و شاملو و مشیری و سهراب سپهری نزدیک می‌گردانید. م. سرشک قصیده «شادی آغاز» را کاملاً به تقلید از نخستین قصیده منوچهری سروده است

ای خوشا شادی آغاز و خوشا صبح‌دما!
ای خوشا جاده و در جاده نهادن قدام!
ای خوشا رفتن و رفتن، تک و تنها رفتن
چوبدستی به کف و دل تهی از هر چه غما

م. سرشک، در نخستین گام شاعری خود به عرصه غزل پا می‌نهد. غزل در منظر م. سرشک قالب بسته و کهنه شده‌ای نیست بلکه برعکس در میان انواع گوناگون شعر کهن فارسی، از همه عمیقتر و گسترده‌تر (نیز) هست و شاید هم ایدی‌تر^۱. م. سرشک قالب غزل را هرگز رها نکرد بلکه نسبت و نگاهش را نسبت به غزل عوض کرد، در سال ۱۳۴۴ نوشت: غزل از عاطفه‌ی سرچشمه می‌گیرد که تا آدمی در روی زمین است روحش بدان نیازمند است، عشق و کششهای عاشقانه که موضوع اصلی غزل است هرگز پهنه زندگی را رها نخواهد کرد اما همانطور که دیده‌اید، غزل فارسی به گزارشگری خاص این احساسها و عواطف پسندیده نکرده بلکه همه جوششهای ضمیر انسان و تأملات



دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

مجموعه مقالات فرهنگی
پژوهش‌های نوین انسانی

مجتبی بشر دوست

فراز و فرود شعر م. سرشک

فریاد آورد در پایان قصیده، شاعر متوجه کهنه گرایی خویش شده و برای توجیه عمل خود می‌گوید
سنت شعر کهن قافیه سالاری بود

که کشانید بدین وادی پرپیچ و خم
کردم آغاز ز گفتار برفت و اینک
به منوچهری اگر ختم شد از من مرما
نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنش

ای خوشا طیب ختام و خوشا مختتما
پیش از «م. سرشک» شاعران دیگر نیز از همین طریق - یعنی تغییر حال و هوای قصیده در قصیده تحول ایجاد می‌کردند. م. سرشک معتقد است:

هر کس یا تحولات شعری تاریخ ادبیات ما و ادبیات دیگر ملل آشنایی داشته باشد این نکته را به بداهت درمی‌یابد که توفیق هر شاعری، کم و بیش در گرو یکی از این دو امر است یا کشف ساختار و صورتی نو (آن گونه که نیما کرد) یا وارد کردن موفقیت‌آمیز یک حال و هوای تازه، در ساختاری از پیش شناخته شده و به تعبیری دیگر سنتی^۴ م. سرشک، سنایی و ملک‌الشعراء بهار را نمونه تام و تمام دو شاعر محفلی می‌داند که حال و هوای قصیده را عوض کردند یکی تجربه زهد و مثل و اندیشه‌های عرفانی را وارد شعر کرد^۵ و دیگری با وارد کردن خون تازه آزادی و میهن‌دوستی و آرمانهای جدید انسان معاصر در آن، آن را از تکرار و تباهی نجات داد.^۶ م. سرشک نیز پس از عبور از حال و هوای «زمزمه‌ها»، کوشید تا از ترنم و تعنی توللی وار خود را برهاند این رهایی، به دو طریق، شکل تحقق به خود گرفت یکی

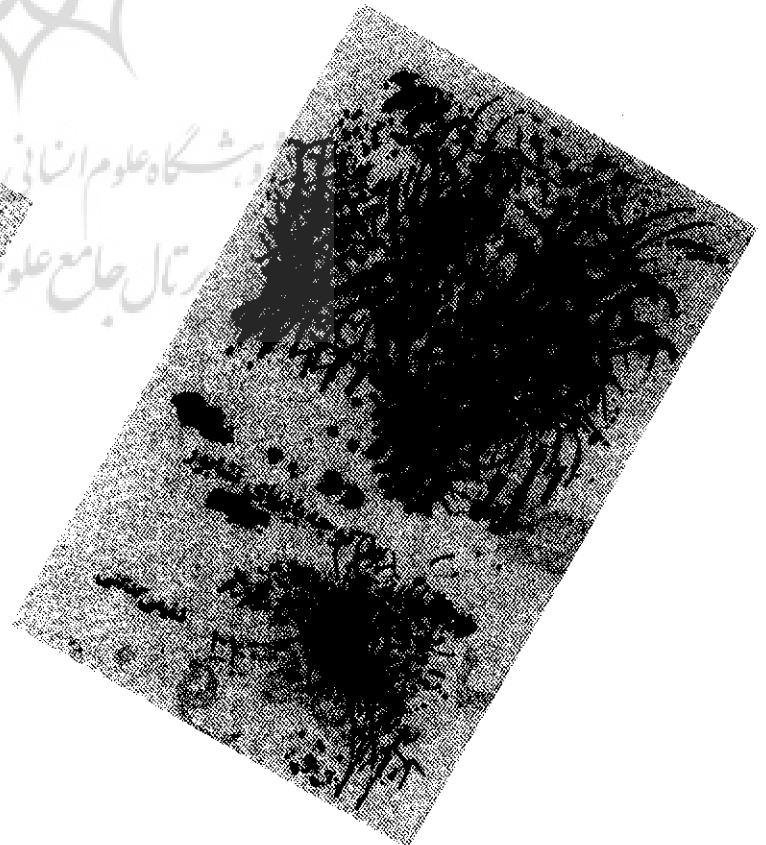
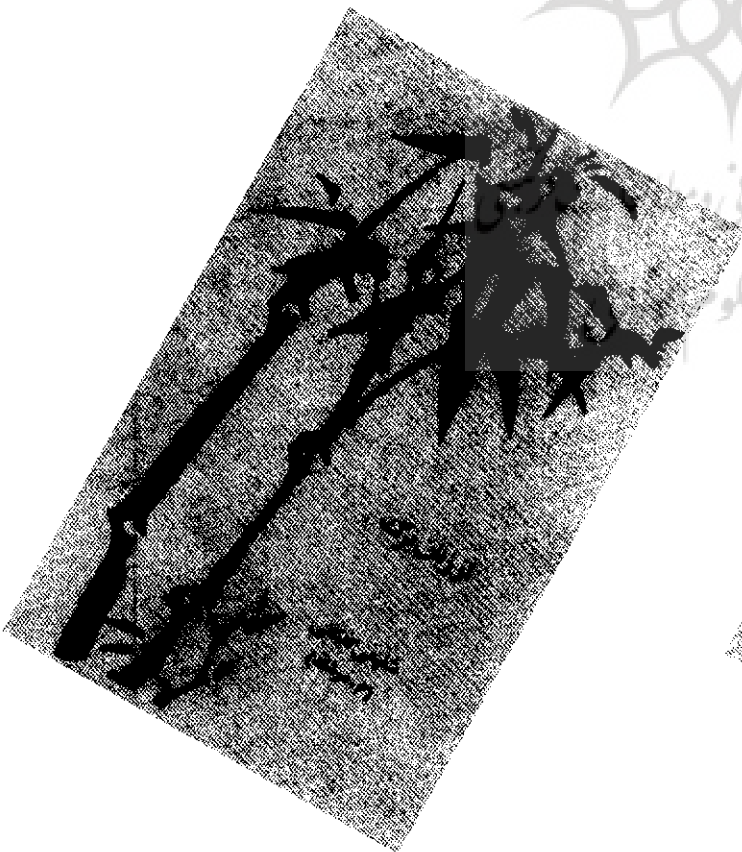
حفظ قالبهای شعر کهن و ریختن مضامینی تازه در آن قالبها دوم تغییر ساخت و صورت شکل دیروز و پذیرش قالبی جدید برای انتقال مضامین جدید.

کسانی بر این باورند که م. سرشک غزل‌سرای موفقی نیست (دیدگاه انزایی نژاد) ولی واقعیت این است که م. سرشک اگرچه در غزل غنایی چندان نوآور و موفق نیست ولی در غزلیات اجتماعی - خاصه غزلیاتی که با سبک و سیاق غزلیات سایه سروده شده - کاملاً موفق است. بیشترین هنرنمایی و خلاقیت و نوآوری م. سرشک را باید در قالبهای جدید نیمایی جستجو کرد سرشک در اغلب قالبها طبع آزمایی کرد. و اغلب نیز سرفراز بیرون آمده است. حتی در زمینه شعر بلند نیمایی نیز شاعر ناکامی نیست فقط یک نکته قابل تأمل در اینجا این است که گهگاه م. سرشک در اشعار بلند خود، آن دم مسیحایی خود را تا پایان شعر حفظ نمی‌کند، به همین خاطر برخی از منتقدان (دیدگاه حمید زرین‌کوب) در اشعار بلند م. سرشک یک هارمونی واحد و یک روح و روش واحد نمی‌بینند. م. سرشک، در قیاس با اخوان ثالث شعر بلند روایی کمتر سروده است اخوان در این زمینه ید طولایی داشت، شفیعی برعکس اخوان شاعر لحظه‌هاست از هر رخدادی که متأثر شود آنرا فی‌البداهه به تندیس شعر تبدیل می‌کند. لحظه‌های شاعری م. سرشک کوتاه کوتاه اما مستمر است. به همین خاطر، کمتر به عنصر روایت تمایل نشان داده است. البته این نکته، به هیچ وجه مبین آن نیست که م. سرشک عنصر روایت و مکامله را

نمی‌شناسد و یا اعتقادی بدان ندارد. شفیعی شاعر «ایجازها» است. یکی از نمونه‌های شعر ایجاز ایشان شعر دریاست.

حسرت نبرم به خواب آن مرداب
کارام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از طوفان

دریا، همه عمر، خوابش آشفته است
آقای حسین پاینده در مقاله‌ای تحت عنوان «تبلور مضمون شعر در شکل آن» با استفاده از دانش زبان‌شناسی و نگرش فرمالیستی ایجاز را با توجه به عناصر متقابل و متباین موجود در دو بیت مذکور نشان داده است ایشان معتقد است ساختار این شعر یکسره بر تباين (contrast) است... بند اول شعر تصویر مردابی است متعطل در سیاهی شب... در بند دوم دریایی ارائه می‌شود که از طوفان یاکی ندارد... سپس نویسنده با توجه به حروف و اصوات و تصاویر و علائم سجاوندی یک یک این تقابلها را نشان می‌دهد و در پایان نتیجه می‌گیرد: شکل این شعر واجد کیفیتی نمادین و مبین لایه معنایی ژرفتری است که بر طبق آن می‌توان گفت صدای شعر زندگی‌ای به دور از جهل (شب) و رکود مرگ‌زا (مرداب) می‌طلبد که ویژگی مشخصه آن، تلاطم دائمی است. شاعر برای بیان این ایده از تصاویر طبیعت استفاده کرده و بدینسان شعر را به فرایندهای فراگیر تر طبیعت پیوند داده است تا از این رهگذر مفاهیم مطرح شده در آن، شمولیت جهانی (universality) یابند^۸ البته این تقابل و تباين چه در صورت و چه در معنا، بعدها در



بسیاری از اشعار این شاعر نیز تکرار شده است

ترجیع می‌دهم که درختی باشم
در زیر تازیانه کولاک و آذرخش
با پویه شکفتن و گفتن
تا

رام صخره‌ای

در ناز و در نوازش باران
خاموش از برای شنفتن

مزمور درخت / ۴۲۶

م. سرشک شاعر شناسا و آگاهی است نسبت به گوهر شعر و ارکان آن شناخت عمیق و دقیقی دارد استفاده بهینه از واج‌آرایی و طباق و تشبیه و استعاره و نماد در مواقع ضروری مبین آن است که شاعر برای القاء کلام از بهترین فرم و ابزار استفاده می‌کند البته نمی‌توان گفت که سرشک از آن همه زیورها و زینت‌های کلامی به طور خودآگاه استفاده می‌کند رابین اسکلتن Robin skelton می‌گوید: یک شاعر در اثنای سرودن یک شعر به ندرت بدین امر توجه دارد که مثلاً وزن شعر او دو هجایی یا سه هجایی است و یا فراز و فرود و زیر و بم شعر او به اندازه کافی موسیقایی هست یا نه، سخنش از جهت دستوری صحیح است یا نه و آیا حروف بی‌صدای شعرش همانگی لازم را دارند یا نه. بیشتر این امور را به گونه طبیعی (= غریزی) انجام می‌دهد او خود را طوری تعلیم داده که بیشتر این داورها را به گونه‌ای خود به خود داشته باشد همچنان که یک شعبده‌باز آموخته است به طور غریزی خط سیر اشیایی را که به هوا پرتاب

می‌کند بنگرد یا محاسبه کند و بنابراین شگفت نیست که گاهی شاعران بی‌می‌برند که بدون کوششی آگاهانه، اعمال پیچیده‌ای را در سرودن شعر انجام داده‌اند شاعر در خود یک عادت یا یک حس داورها را پرورش می‌دهد، حسی که می‌تواند تمامی طرح یک شعر را به گونه‌ای ناخودآگاه ارائه دهد^۱ قضاوت رابین اسکلتن، کاملاً صحیح است اما این سخن نباید بدان معنی تأویل شود که دانش پیشینی و آگاهی و خودآگاهی و عزم و اختیار شاعر به هنگام سرایش شعر تعطیل و بی‌اثر می‌ماند. شاعران زمانی که دچار جذبه و الهام می‌شوند اغلب اختیار خویش را از کف می‌دهند ولی هنوز آگاهی و دانش پیشینی آنها ایفای نقش می‌کند. م. سرشک بخاطر تسلطی که بر قالبها و ابزارهای شگردهای شاعری دارد می‌کوشد تا ساخت بهینه‌ای را انتخاب کند دکتر غلامحسین یوسفی در نقد شعر «هزاره دوم آهوی کوهی» می‌گوید: نظری به تناسبهای صوتی کلمات - که بی هر نوع تکلف در سخن پدید آمده - نشان می‌دهد که طبع شاعر تا چه حد با زیر و بم الفاظ فارسی خوگر و آشناست. م. سرشک افزون بر بهره‌مندی از قریحه و فطرت شاعری، در شعر خویش از دیدگاهی انسانی و اجتماعی سخن می‌گوید و چون از فرهنگ ایران و زبان فارسی بهره‌ور است می‌تواند اندیشه‌ها و دریافتهای پدیده‌های زیبای جهان شاعرانه خود را به صورتی دلکش و پرتأثیر به ما عرضه کند^۲ آگاهی و وقوف بر زیر و بمی الفاظ و شناخت فرهنگ ایرانی - اسلامی را در جای جای اشعار م. سرشک می‌توان مشاهده کرد.

وقتی شاعر می‌گوید:

آن سو به سوک ساکت گلبرگ‌ها

وزان خنثیای نای حنجره خونی خزان

ص ۴۶۶

آیا آگاهانه واجهای همسان را بکار برده است؟ و یا

وقتی می‌گوید:

در دورترین فواصل هستی

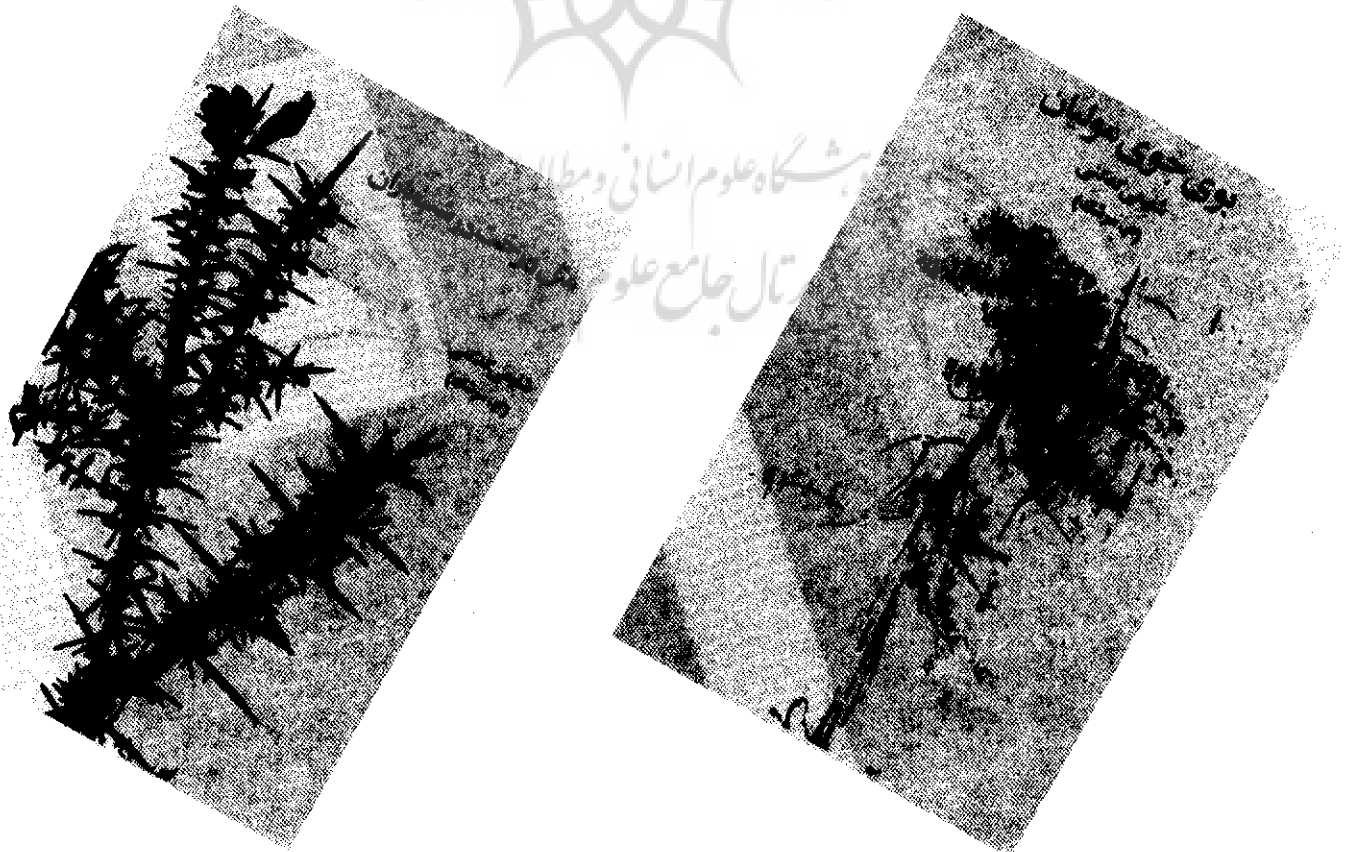
نزدیک‌ترین مخاطب من باش

ص ۳۱۷

آیا آگاهانه صنعت طباق و تضاد را بکار نگرفته

است.

م. سرشک در بکارگیری آرایه‌ها و صنایع ادبی و نمادها افراط و تفریط نمی‌کند. خواننده نیز به هنگام قرائت اشعار هیچگونه تکلف و تصنعی را احساس نمی‌کند. م. سرشک، نسبت به ظرفیت زبان دیروز و امروز وقوف کامل دارد لذا در حد متعارف از زخارف و زینت‌های کلامی استفاده می‌کند این تعادل را در استفاده از گونه‌های مختلف زبانی نیز مراعات می‌کند. شاعر از سه زبان کلاسیک - محلی و امروز با ترکیب و آمیختگی متعادل استفاده می‌کند و در این ترکیب به نحوی عمل می‌کند که خواننده احساس تکلف یا بیگانگی با شعر نکند شاعر هم از واژه‌های مانند «شدآیند» استفاده می‌کند و هم از واژده «سبزن» و «چرخ ریسک» و «شبحوانی» و «اشن» و «پرژگ» و «پرما» و «زیم» ندرتاً واژگان خارجی را نیز در اشعار م. سرشک می‌بینیم
ایینه‌ای شدم



آنجا نگاه کن!

آینه‌ای برای صداها

فریاد کودکان گرسنه

در عطر «اودکلن»

آری شنیدنی ست ببینید!

فریاد کودکان

آینه‌ای برای صداها

ص ۴۶۶

در «هزارهٔ دوم آهوی کوهی» نیز گهگاه اصطلاحات خارجی، ندرتاً استعمال می‌شود

بر سر شاخهٔ لختی، دو سه برگ و یک سیب

وان دگر سوی، اناری دو سه، خشکیده به شاخ

منعکس، «اکس ری» باغ، درون برکه،

روح پاییز روان از همه سویی گستاخ

باغ زاغان / ۹۶

شاعر برای این که اسکلت درختان را در فصل پاییز تصویر کند از اصطلاح X-ray استفاده کرده است ولی این اصطلاح نسبت به واژهٔ اودکلن تا حدودی غرابت و تصنع ایجاد کرده است به همین خاطر است که شاعر خود در تعلیقات پایان کتاب می‌گوید: من به عجز خودم اعتراف می‌کنم که نتوانستم با «پرتونگاری» یا «پرتونگاشت» این تصویر را در شعر بیاورم و همان لفظ فرنگی را آوردم شاید، آری، اعراض کند: اودکلن. و صورت شعر م. سرشک که بگذریم چند نکتهٔ ناگفته دیگر می‌ماند که اشارت بدان ضروری است. م. سرشک شاعر متعهد و دردمندی است، در اغلب اشعارش

آینه‌ای می‌شود برای صداها. صداهای مردمی که نیاز به رستگاری و رهایی دارند شعر و هنر در منظر او کلامی افسون‌کننده و تفتنی نیست بلکه او به شاعر و رسالت او از همان منظری می‌نگرد که اخوان می‌نگریست شاعر در هر زمان آنچنان کسی را می‌شناسیم که نسبت به اشتغالات ذهنی و درگیریهای فکری و مسائل جامعه زمان خود بیطرف و کناره‌گیر نباشد. سهل است بلکه با نارواییها باید فعالانه مبارزه کند و درست‌ترین و انسانی‌ترین تلقیها و مردمی‌ترین داوریهها را داشته باشد^{۱۲} م. سرشک مصداق چنین شاعری است. م. سرشک بخاطر وقوفی که نسبت به گوهر شعر دارد می‌کوشد تا التزام هنری او را به جزئی‌نگری مبتلا نکند. چیزی که اغلب شاعران عصر مشروطه، گرفتار آن شده بودند نیما یوشیج و اخوان ثالث هر دو به نحو تثوریک با این پدیده رو به رو شده بودند. شاعران نوعاً دچار دو نوع بیماری «نوع‌گرایی» و «فردگرایی» در شعر می‌شوند اولی باعث می‌شود که شعر کلیت و ذهنیت پیدا کند به همین خاطر موقعیت تأویل بیشتر برای خواننده مهیا می‌شود دومی شعر را دچار «جزئیت» و تشخیص و تعیین می‌کند و در نتیجه امکان تأویل از خواننده ستانده می‌شود نیما در حرفهای همسایه و اخوان ثالث در بدعتها و بدایع نیما حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به این امر ورزیدند اخوان، از اصطلاح نوعیت و فردیت استفاده نکرد بجایش ذهنیت و عینیت را قرار داد و نیما نیز اصطلاح فرنگی سوبژکتیو و ایزکتیو را بکار برد. م. سرشک، نسبت به هر دو نوع نگاه و وقوف دارد به

همین خاطر، می‌کوشد تا از درغلطیدن یکسویه به طرف نوعیت و فردیت حذر کند چرا که می‌داند شعر نوعی شعری است متفاوتی، کلی و عام. به همین خاطر بی خون، بی گوشت و پوست، نیما معتقد بود که شعر باید پوست و گوشت و پی استخوان داشته باشد شاعر با استفاده از تکنیک خود برای جان مجرد شعر، پوست و گوشت فراهم می‌آورد چرا که جان مجرد رمقی برای ظهور ندارد.^{۱۳} البته عکس قضیه نیز همیشه مطلوب نیست چرا که شعر فردی و متعین و مشخص، با وجودی که گوشت و پوست و احساس دارد ولی زمان‌مند و مکان‌مند است. این مشکل نوع و فرد، مشکلی نیست که صرفاً در شعر معاصر مطرح شده باشد قدما نیز بدان وقوف داشتند البته فیلسوفان بیشتر از شاعران و هنرمندان بدین امر علاقه نشان دادند افلاطون با شعر به این دلیل مخالفت می‌کرد که شعر را بیگانه با مثل و محاکاتی از طبیعت می‌دید ولی ارسطو برعکس شعر را بر تاریخ ترجیح می‌داد چرا که شعر را مبین کلیات می‌دانست. ارسطو در فن شعر می‌گوید: شعر و هنر بر خلاف آنچه منکران آن می‌پندارند به هیچ وجه درصدد آن نیست که امر جزئی را تصویر کند، نظر به امر کلی دارد که محتمل و واقع‌شدنی است و طبیعت هم مقتضی آن است همین نکته است که در نظر ارسطو شعر را از تاریخ برتر و فلسفی‌تر می‌کند چرا که تاریخ سر و کارش با امور جزئی است و شعر با امور کلی سر و کار دارد^{۱۴} م. سرشک در گزینش و توصیف و تبیین شخصیتها و رخدادها به نحوی عمل کرده، که شعرش



پانویست‌ها:

- ۱ - مقدمه شیخواری، ص ۶.
- ۲ - همان، ص ۶.
- ۳ - ر. ک بخارا، ش ۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۱.
- ۴ - تازیانه‌های سلوک، محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، ۱۳۷۲، ص ۲۳.
- ۵ - همان، ص ۲۲.
- ۶ - همان، ص ۲۳.
- ۷ - کلک، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، شماره ۱۱-۱۲، صص ۱۳۶-۱۳۴.
- ۸ - همان، ص ۱۳۷.
- ۹ - حکایت شعر، رابین اسکلتن، مهرانگیز اوحدی، نشر میترا، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴.
- ۱۰ - چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، ۱۳۶۹، صص ۹۲-۷۹۲.
- ۱۱ - هزاره دوم آهوی کوهی، ص ۵۰۰.
- ۱۲ - بدعتها و بدایع نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث (م. امید)، انتشارات زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۱۰.
- ۱۳ - درباره‌ی شاعری، سیروس طاهباز، انتشارات دفترها نه زمانه، ۱۳۶۸، ص ۴۳۰.
- ۱۴ - فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۰۵.
- ۱۵ - برای آشنایی بیشتر با این مقوله ر. ک به کتاب شعر و شناخت، خاصه مقاله نوع و فرد در ابیات و فلسفه، ضیاء موحد، انتشارات مروارید، ۱۳۷۷.
- ۱۶ - حریم سایه‌های سبز، مجموعه مقالات ۲، زیر نظر و با مقدمه مرتضی کافی، صص ۹۹-۱۰۰.

م. سرشک همین باشد که ایشان از سنت‌های ایرانی - اسلامی نگسسته است. خواننده، در جای جای اشعارش سایه پرسطوت و با حشمت مثنوی را احساس می‌کند همدلی شاعر با مثنوی و با دیگر متون عرفانی نوعی تلقی هنری از هستی به ایشان عطا کرده است که در غالب آثار تحقیقی و هنری نیز از آن تلقی و دریافت بهره می‌گیرد. م. سرشک را شاید بتوان در یک کلام «شاعر فرهنگ» لقب داد چرا که بسیاری از عناصر فرهنگ ایرانی و اسلامی را می‌توان در جای جای دیوان ایشان نشان داد. البته این تمام قضیه نیست آنچه شعر یک شاعر را برای خواننده مطلوب و مقبول می‌گرداند صمیمیت و صداقت و یکرنگی‌ای است که خواننده در لحن کلام شاعر مشاهده می‌کند. این درست همان چیزی است که اخوان از آن به «جان نجیب» تعبیر می‌کند. اخوان ثالث در نقدی که بر کتاب شیخواری نوشت با همان لحن صمیمی و ساده و یکرویه خود نوشت: آنچه برای من مهم است این است که تو پسر خوبی هستی، با جانی نجیب، و بعد آنکه چشم و گوش داری، می‌بینی می‌شنوی و داوری می‌کنی و بعد آنکه غالباً هم خوب داوری می‌کنی و بعد آنکه ذوق و حسی داری، در پرتو آن شعور، حال و هوا را در می‌یابی، متغنی و مترنمی و خوشبختانه در سخنوری و گفتن و ارائه - به حکم آنکه فرزند خراسانی - پاکدست و توانایی، اگر چالاک‌کی تو گهگاه کم است بیش باد و بیشتر باد. از

حالت دوگانه بخود گرفته، از طرفی قهرمانها و رخدادها را به نحوی توصیف و روایت کرده که خواننده احساس یگانگی و همدلی و همزبانی و هم‌آوایی و همدردی با آنها می‌کند و از طرف دیگر به امور جزئی فناپذیر زندگی نپرداخته تا گذشت ایام، غبار فراموشی بر جبین اشعارش ننشاند.^{۱۵}

شعر م. سرشک، یک ویژگی دیگر دارد که در میان شاعران معاصر کمتر دیده می‌شود پس از مشروطه بسیاری از شعراء در واکنش به شعر عرفانی دیروز یکباره از آسمان بریدند و به زمین پیوستند لذا آن روح دینی که در شعر شاعران دیروز مشاهده می‌شود در شعر اینان کمتر نمود پیدا کرد. در اشعار م. سرشک آن جان مغفول و آن یقین گمشده و فراموش شده، کاملاً خودش را نشان می‌دهد. آن گسست آسمان از زمین دیگر در اینجا مشهود نیست. شاید یکی از دلایل اقبال مردم به اشعار



پرتا جامع علوم انسانی